

تحلیلی بر تفسیر آیات تاریخی با تأکید بر قاعده العبره

محمدحسن احمدی*

چکیده

یکی از قواعد تفسیری رایج در تفسیر آیات تاریخی که سبب نزول مشخصی دارند و ناظر به زمان و مکان خاصی هستند، قاعده «العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» است. مجرای این قاعده، آیاتی است که لفظ عام و سبب خاص داشته باشند. مدلول قاعده نیز نوعی تعمیم در تفسیر آیه مبنی بر لزوم خروج از مورد نزول است. شاخصه‌های این قاعده عبارتند از: تمایز مفاد قاعده از مفاد اصاله الاطلاق، نسبی بودن خاص و عام و تعمیم در سطح تفسیر توسعه‌ای. این قاعده نسبت به «لفظ عام و سبب عام» و «لفظ خاص و سبب خاص» که تعمیم در مورد آنها بی‌معنا است، جریان ندارد. از آنجایی که تعمیم به معنای تعمیم حکم است و در نقل تاریخ در آیات تاریخی، حکمی وجود ندارد، این قاعده در این دسته از آیات نیز، جاری نمی‌گردد. زمینه‌هایی که موجب شده است تا این قاعده به تفسیر قرآن اختصاص یابد، عبارتند از: عدم تطابق غالبی لفظ و سبب در قرآن و جدایی حداکثری متن از فضای متن در قرآن.

واژگان کلیدی

آیات تاریخی، قواعد تفسیری، اسباب نزول، قاعده العبره.

*. استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران. (این مقاله، در قالب طرح پژوهشی شماره ۲۸۷۲۷/۱/۰۲ با استفاده از

ahmadi_mh@ut.ac.ir

اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۸

طرح مسئله

در تفسیر آیات تاریخی قرآن کریم، شناخت اسباب نزول آیات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و دانش اسباب نزول همواره یکی از مقدمات و اصول تفسیری بوده است. تعابیری چون «نزلت فی کذا» در روایات و گزارش‌های تاریخی، از سویی و اهداف و ماهیت فرازمانی قرآن کریم از سوی دیگر زمینه طرح این قاعده را فراهم می‌کند.^۱ این مسئله که تا حدود زیادی به ماهیت ارسال این کتاب الهی (نزول تدریجی) ارتباط دارد؛ در مورد سایر کتب مقدس، چنین اهمیتی پیدا نمی‌کند. گزارش‌های سبب نزول با ضعف‌های سندی جدی نیز روبه‌روست ضمن آنکه قرآن پژوهان مسلمان، هیچ‌گاه این اسباب را دلیلی بر انحصار آیه در زمان نزول نکرده‌اند؛ بلکه برعکس به دنبال توسعه و تعمیم معنای آیه بوده‌اند. در نگاهی منطقی‌تر به قاعده تعمیم، توسعه مفاد آن به هر استدلالی - نه فقط استدلال تفسیری - پذیرفتنی است. اساساً تعمیم، با انواع و اقسام آن از قبیل انواع قیاس، استقرا، تنقیح مناظ و ... از جمله اسلوب‌های استدلال است که میزان و حوزه نفوذ هر یک از آنها به عنوان یک روش علمی مورد بحث واقع شده است. البته برخی بر پایه همین تعمیم راه‌های ناصوابی را پیموده‌اند، به عنوان نمونه مستشرقان، با تکیه به تعمیم روش کتب فقهی به حدیثی نتایج نادرستی گرفته‌اند. (موتسکی، ۱۳۸۹: ۴۵ - ۲۳) از جمله نمونه‌های تعمیم که در تفسیر نیز جلوه ویژه‌ای پیدا کرده است؛ قاعده‌ای مشهور است که از آن با عنوان قاعده: العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب^۲ یاد می‌شود. (زرکشی، ۱۴۱۴: ۱ / ۱۲۶؛ سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۹۵؛ زرقانی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۳۵ - ۱۲۵؛ معرفت، ۱۴۲۵: ۱ / ۲۶۱؛ واحدی، ۱۴۲۵: ۱۵۷ - ۱۰۳)

شاخصه‌های قاعده العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب

قاعده العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب، یک قاعده تفسیری است. گفته شده به‌طور کلی رابطه آیه قرآن با سبب نزول خود به سه صورت متصور است: یا لفظ آیه عام و سبب هم عام است؛ یا هر دو خاص اند و یا آنکه لفظ عام و سبب خاص است. بنابراین در اصطلاح با این اقسام مواجهیم: «لفظ عام و سبب عام»، «لفظ خاص و سبب خاص» و «لفظ عام و سبب خاص». (غازی عنایه، بی‌تا: ۴۱)

۱. شایان ذکر است که عبارت «نزلت الآیه فی ...» یا «فی شأن ...» که در برخی منابع تفسیری و روایی آمده است، معنایی فراگیرتر از شأن نزول و حتی سبب نزول دارد و با توجه به تسامح در تعبیر، ممکن است شامل موارد تطبیق آیات بر حوادث پس از نزول نیز بشود.

۲. در طول این مقاله، از آن با عنوان قاعده «العبره» یاد می‌شود.

مفاد قاعده، تعلق حکم آیه به موضوعی غیر از مورد سبب نزول است. با این توضیح معنای قاعده این است که حکم موجود در آیاتی از قرآن که به دنبال اسباب خاصی نازل شده اند، به آن اسباب محدود نمی‌شود بلکه به مشابهات آن اسباب تعمیم می‌یابد. مثلاً آیه ظهار گرچه در مورد شخص خاصی نازل شده اما حکم آن در مورد همه مکلفین جاری است. به عبارت دیگر مفاد قاعده العبره، آن است که اگر آیه با لفظ عموم نازل شد اما سبب آن خاص بود، ملاک عمومیت لفظ است بنابراین حکم عام از سبب تجاوز می‌کند و به اسباب مشابه نیز سرایت می‌کند. (سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۲۴) مهم‌ترین دلیل اعتبار این قاعده همان سیره مسلمین در عصر نبوی بوده است؛ به این صورت که احتجاج به عموم آیاتی که اسباب خاصی داشت، در میان آنها امر شایعی بوده است. (همان: ۱۲۵) اما برای درک صحیح این قاعده لازم است تا شاخصه‌های اصلی آن به دقت مورد بررسی قرار گیرد.

تمایز مفاد قاعده از مفاد اصاله الاطلاق

در تعریف عام گفته‌اند: لفظ عام در مقابل خاص، لفظی است که شامل همه افراد و مصادیق خود می‌شود. (مظفر، ۱۴۰۵: ۱۸۶ - ۱۸۳) ألفاظی که دلالت بر عموم دارد یا دلالتشان لفظی است مانند کل، جمیع، تمام و یا دلالت آنها به وسیله اطلاق است مانند نکره در سیاق نفی، جمع محلی به ال و مفرد محلی به ال. از سویی دیگر در تعریف مطلق گفته شده: لفظی که با در نظر گرفتن معنای آن، تمام موضوع یک حکم باشد. (سبحانی، ۱۴۲۰: ۲۱۸) در واقع لفظ مطلق در یک کلام و در جایی که یک حکم باشد، معنا پیدا می‌کند. قیود یک حکم نیز می‌توانند لفظ را از اطلاق خارج کنند و البته این اطلاق امری نسبی است و یک حکم می‌تواند از جهتی عام و از جهتی خاص باشد.

حال سخن این است که تعمیم در این قاعده از کدام سنخ است؟ عموم یا اطلاق؟ حق آن است که این تعمیم ناظر به افراد، اشخاص و مکلفین است نه قیود حکم؛ چراکه یکی از کاربردهای سبب نزول فهم درست آیه و قیود حکم است و در برخی مواقع تا سبب نزول درست تبیین نشود، امکان فهم درست از آیه نیست. در واقع با این نگاه، سبب نزول مجموعه‌ای از مقیدات فهم متن است که بی‌توجهی به آنها بدفهمی را به دنبال دارد. در حوزه قیود حکم، اتفاقاً سبب کاملاً دخیل است؛ یعنی پس از اینکه حکم و قیود آن با توجه به سبب نزول شناخته شد؛ حال تعمیم آن به سایر افراد صورت می‌گیرد. پس باید دقت شود که طرح این قاعده نباید به صورتی باشد که مفاد آن، همان مفاد اصاله الاطلاق باشد. در صورتی که چنین مفادی منظور مستدل باشد و به عبارتی تعمیم از باب اطلاق - نه عام - باشد، باید تمامی شروط لحاظ شده برای اطلاق احراز شده باشد. اتفاقاً چنین فرضی، مجرای قاعده عدم خروج از موضع نص، اکتفا به قدر متیقن و اقتصار بر موضع یقین است.

نسبی بودن خاص و عام

در مورد سبب خاص، سه مفهوم متفاوت قابل برداشت است. مفهوم اول خاص به مفهوم فرد یا افراد ممتاز و مشخص که آیه در مورد آنها نازل شده است. به عنوان نمونه در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» (مائده / ۵۵) گفته می‌شود که سبب خاص است و آن، وجود علی علیه السلام است. (حلی، ۱۴۰۷: ۳۶۸) پرواضح است که در این صورت لفظ به صورت عام است اما خاص اراده می‌شود. خاص به این معنا، تنها مصداق تاریخی آیه می‌باشد.

مفهوم دومی از خاص وجود دارد و آن در صورتی است که سبب، بخشی مشخص از عام باشد نه همه آن اما نه به معنای آنکه غیر این گروه، مشمول عام نیستند؛ بلکه این گروه مصداق تاریخی بارز عام می‌باشند؛ یعنی در همان فضای تاریخی می‌توان کسان دیگری را به عنوان مصداق آیه یافت. چنان که در آیه شریفه: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...» (آل عمران / ۱۸۸) «یفرحون»، عنوانی کلی است اما سبب، فقط ناظر به اهل کتاب است. (غازی عنایه، بی تا: ۳۸) شاید بر همین اساس، ابن عباس عموم این آیه را معتبر ندانسته است. (سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۲۴)^۱

مفهوم سوم، سبب خاص در مقابل سبب عام است. تقسیم سه گانه لفظ عام - سبب عام، لفظ عام - سبب خاص و لفظ خاص - سبب خاص، براساس همین مفهوم شکل گرفته است. به عنوان نمونه براساس این مفهوم از خاص، سبب آیه شریفه: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ...» (آل عمران / ۱۸۸)، سبب خاص است؛ صرفاً به این جهت که به خاطر یک سبب خاص نازل شده است صرف نظر از آنکه آن سبب، گروه مخصوصی بوده‌اند. در واقع تقسیم سبب به خاص و عام مبنای شکل‌گیری قید «خصوص السبب» در قاعده شده است. اما نه این تقسیم، پذیرفتنی است و نه قید «خصوص السبب»، ناظر به سبب خاص است.

اول اینکه سبب عام در واقع همان عدم وجود سبب است. بنابر آنچه که گفته شد که عموم لفظ ناظر به همه مکلفین است، اگر قرار باشد با سبب عام، دلالت آیه همه را شامل شود، جعل اصطلاح سبب عام، لغو خواهد بود، چه آنکه همه آیات قرآن به خاطر خصوصیت نزول تدریجی، خواه ناخواه دارای سبب عام هستند. مثلاً در: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ... فَأَعْتَرُوكَ...» (بقره / ۲۲۲)، نمی‌توان گفت

۱. سیوطی در پاسخ به این اشکال که چگونه ابن عباس قائل به تعمیم نیست گفته اگرچه لفظ اعم از سبب است اما در مورد مذکور، از لفظ، اراده خاص شده است؛ شبیه تفسیر ظلم به شرک در تفسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از آیه: «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (انعام / ۸۲) با توجه به آیه: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان / ۱۳) با اینکه صحابه از ظلم عموم را می‌فهمند. (سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۲۴)

چون لفظ و سبب عام است پس تعمیم جاری است. در این مورد اصلاً سبب وجود ندارد.^۱

در مورد دوم نیز، قید: «خصوص» در قاعده ربطی به خاص بودن سبب ندارد. (ترکیب اضافی نه توصیفی!) واقعیت آن است که خصوصیت سبب آن است که خاص است و سعی دارد تا لفظ را به خود اختصاص دهد. خصوصیت تنها در مقام ارتباط بین حکم و موضوع است که معنا پیدا می‌کند نه وحدت و کثرت که مبنای تقسیم به سبب عام و خاص شده است. آنچه به «خصوص السبب» شهرت پیدا کرده، از این بابت است که خطاب آیه متوجه واقعه خاصی است حال چه این واقعه خاص تعداد یک نفر باشد یا چند نفر یا یک گروه. در واقع در سبب خاص، خطاب آیه خاص است و قلت و کثرت در خاص بودن دخیل نیست. حتی بر مبنای سبب عام و خاص باید گفت که خاص بودن سبب امری نسبت به لفظ است و مطلق نیست. عدم توجه به همین نسبت موجب شده تا اصطلاح لفظ خاص و سبب خاص ایجاد شود. این در حالی است که در یک رابطه نسبی، یکی خاص است و دیگری عام نه هر دو خاص. مواردی که به عنوان نمونه نام برده شده نیز از همین جهت قابل مناقشه‌اند. مثلاً در آیه: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا...» (توبه / ۱۱۸)، لفظ مقید به ثلاثه به معنای خاص بودن آن نیست و عدم جریان قاعده نه به خاطر لفظ خاص - سبب خاص بودن آن است بلکه به خاطر تاریخی بودن آن است. عدم تجاوز حکم آیه از سه نفر به دیگران نیز ارتباطی با عدم اجرای قاعده العبره ندارد.^۲

در تفاوت معنای اول و دوم و سوم از «خاص» باید گفت در معنای اول، از لفظ عام، خاص اراده می‌شود اما در معنای دوم و سوم، هر دو معنای عام و خاص اراده شده است. معنای سوم عام‌تر از معنای اول و دوم است. مجرای قاعده العبره هم در مفهوم اول، شکل نگرفته است.

تعمیم در سطح تفسیر توسعه‌ای

بررسی گذرا از نمونه‌های ارائه شده برای این قاعده نشان می‌دهد که آیات مورد نظر، آیاتی هستند که به نوعی گزارش‌گر دوران رسالت پیامبر اسلام ﷺ هستند. این آیات را اگر آیات تاریخی بنامیم؛^۳ در تفسیر آنها با دو رویکرد مواجه هستیم. رویکرد اول تفسیر تاریخی به این معنا که آیه را در بستر

۱. همین مسئله در: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...» (انفال / ۱) و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْبَنَاتِ...» (بقره / ۲۲۰) و «يَسْأَلُونَكَ فِي النِّسَاءِ...» (نساء / ۱۲۷) «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ...» (بقره / ۱۸۹) نیز وجود دارد.
۲. همین مسئله در آیاتی چون یا «أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ أَرَاوَجِكَ...» (احزاب / ۲۸) «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ...» (توبه / ۶۱) «وَوَضَعْنَا لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ...» (یس / ۷۹ - ۷۸) و «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...» نیز وجود دارد.
۳. آیاتی که نسبت به دوران رسالت نیز تاریخ محسوب می‌شده مانند آیات انبیاء گذشته، مصداق دیگری برای آیات تاریخی است. (بنگرید به: احمدی، ۱۳۸۹)

تاریخی خود به درستی درک کنیم. این سطح از تفسیر که ما از آن به سطح تاریخی یاد می‌کنیم؛ محل تعمیم و اجرای قاعده مزبور نیست. نتیجه تعمیم ناشی از اجرای قاعده العبره، در حوزه‌ای از تفسیر می‌گنجد که از آن به تفسیر توسعه‌ای یاد می‌شود.^۱ در صورتی که سطح تفسیر، تاریخی باشد و قرآن صرفاً با رویکردی تاریخی و به‌مثابه متنی برای تحلیل تاریخ صدر اسلام نگریسته شود، البته نیازی به چنین قاعده‌ای نیست. ممکن است کسی بگوید در مورد لفظ خاص - سبب خاص نیز که مجرای این قاعده شمرده نشده ما از همین نوع تعمیم استفاده می‌کنیم. در پاسخ باید گفت که اولاً این مورد چنان که گفته شد حقیقتاً یک مورد جداگانه نیست. ضمن آنکه تعمیم ما در سطح تفسیر آیه است نه تأویل و برداشت‌های ثانوی. مثالی این سطوح مختلف را روشن‌تر می‌کند. مثلاً در آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ...» (احزاب / ۲۸)، به فرض اینکه این سبب را خاص بگیریم، می‌توان معنای آن را تعمیم داد و به غیر زنان پیامبر نیز تسری داد اما این مسئله فراتر از تفسیر ظاهر آیه است؛ در صورتی که تعمیم قاعده العبره، مربوط به سطحی از تفسیر به نام تفسیر توسعه‌ای است. اگر درصدد تفسیر توسعه‌ای باشیم خصوص سبب ملاک نیست. حتی در آیه‌ای که ادعا می‌شود لفظ و سبب آن خاص است می‌توان قائل به توسعه شد. در واقع تعمیم در هر سه گروه وجود دارد.^۲ البته تعمیم در لفظ عام - سبب خاص از طریق قاعده العبره و در بقیه موارد از طریق برداشت‌های ثانوی تأویلی. تعمیمی که از ناحیه تسری حکم به غیر مخاطبین ایجاد می‌شود نیز نوع دیگری از تعمیم است که متمایز از دو مفهوم تعمیم پیش‌گفته است. (تعمیم در سطح تفسیر و تعمیم در سطح برداشت‌های ثانوی تأویلی) در سطح تفسیر تاریخی آیه اساساً در هیچ یک از تقسیم‌های سه‌گانه (لفظ عام - سبب عام؛ ...) امکان تعمیم تاریخی وجود ندارد. در این سطح اتفاقاً اجرای قاعده‌هایی چون عدم خروج از موضع نص، اکتفا به قدر متیقن و اقتصار بر موضع یقین جلوه‌گر است. در واقع تعمیم در قاعده، مربوط به غیر سبب نزول است.

از همین جا می‌توان با توجه به ماهیت تاریخ و آیات تاریخی، به قاعده‌ای دست یافت. این قاعده براساس تمایز روش تفسیر این دسته از آیات در مقایسه با سایر آیات قرآن است؛ چنان که مثلاً آیات فقهی قرآن کریم با ضابطه اصول مصطلح فقه، تفسیر می‌شود. عدم امکان تعمیم یک آیه تاریخی در همان ماهیت تاریخی‌اش امری بدیهی است؛ چراکه یک واقعه تاریخی، یک مصداق بیشتر ندارد

۱. تعمیمی که از ناحیه تسری حکم به غیر مخاطبین ایجاد می‌شود نوع دیگری از تعمیم است. در مورد تفسیر توسعه‌ای بنگرید به: پاکتچی، ۱۳۹۱: ۳۴.

۲. یادآوری این نکته لازم است که چنانچه گفته شد اصل تقسیم‌های سه‌گانه قابل مناقشه است و همه به لفظ عام - سبب خاص برمی‌گردند.

اگرچه ممکن است برداشت‌های متعددی از آن صورت گیرد اما پذیرش صحت مجموعی این برداشت‌ها، غیر ممکن است. این مضمون، در واقع همان قاعده‌ای است که مفاد آن این‌گونه است: «امکان تعمیم یک گزارش صرف تاریخی وجود ندارد.» مثلاً در آیه «كَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا...» (مائده / ۹۳) که با وجود لفظ عام آیه سبب آن خاص و مربوط به عده‌ای از مسلمانان در گذشته قبل از نزول حرمت خمر است؛ حکم آیه تعمیم‌پذیر نیست. بنابراین در عموم لفظ و خصوص سبب اگر در صدد تفسیر سبب باشیم، قاعده جاری نیست. مثلاً در آیه ظهار «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي...» (مجادله / ۱)، در سبب نزول نمی‌توان گفت که این ظهار نسبت به هرگونه قول و فعلی که حکایت از ظهار کند تعلق می‌گیرد. تعمیم و اجرای قاعده به این صورت است که آن واقعه اختصاصی به آن فرد ندارد.^۱

عدم جواز تعمیم در سطح تفسیری تاریخی آیه، امری بس مهم است که بی‌توجهی به آن چه‌بسا مفسر را دچار نوعی تفسیر به رأی سازد. نمونه این بی‌توجهی را می‌توان در تفسیر آیاتی دانست که به مسئله تحریف مرتبط با اهل کتاب می‌پردازد.^۲ در آیات تحریف، نمی‌توان با تکیه به قاعده، تفسیر تاریخی آیه را تعمیم داد و مثلاً معانی متعددی فراتر از واقعیت تاریخی را برای اصطلاح تحریف در نظر گرفت.

این آیات، در عین صراحت تعبیر تحریف، اما نیازمند تفسیر دقیقی در تعیین مصداق یا مصادیق آن هستند. این روایات هستند که به تفسیر مراد از تحریف می‌پردازند. توضیح آنکه اصطلاح تحریف به تصریح طبری، مربوط به یهودیان عصر نزول است. (طبری، ۱۳۹۲: ۶ / ۱۰۰) غالب مفسران در تفسیر اصطلاح قرآنی تحریف، بدون ذکر مصداقی خاص، به تقسیم‌بندی تحریف به دو قسم لفظی و معنوی و توضیح این دو پرداخته‌اند. (طوسی، بی‌تا: ۳ / ۴۷۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۵ / ۲۴۱) آن عده که در صدد بیان مصداق روشنی از تحریف بر آمده‌اند نیز غالباً به یک مصداق روشن اشاره کرده‌اند. باید گفت هیچ مصداقی به روشنی گزارش‌هایی که به تحریف به معنای کتمان نام پیامبر اشاره داشته‌اند، مبین اصطلاح قرآنی «تحریف» نیست. در واقع در میان تفاسیر، مصداق بارز تحریف همین مسئله بوده است. طبری در تفسیر «یحرفون» می‌نویسد: «ای یفسرونه علی غیر ما أنزل و یغیرون صفة النبی»؛

۱. موارد مشابه مانند آیات لعان: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...» (نور / ۹ - ۶)، آیه حد قذف: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» (نور / ۴)، آیه نفاق: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ...» (بقره / ۲۰۶ - ۲۰۴)، آیه ایمان: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي...» (بقره / ۲۰۷)، آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» (لقمان / ۶)، آیه حد سرقت: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده / ۳۸)، آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» (توبه / ۱۱۳) و آیه: «وَلَا تُضَلَّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا...» (توبه / ۸۴)

۲. بقره / ۷۵؛ نساء / ۴۶؛ مائده / ۱۳ و ۴۱ با تعبیر: یحرفون الكلم.

(طبرسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۶۸) یعنی آن را برخلاف آنچه نازل شده تفسیر می‌کنند و صفت پیامبر ﷺ را در آن تغییر می‌دهند. «روح البیان می‌نویسد: «و المراد بالتحریف اما تبدیلیهم نعت النبی ﷺ و اما تبدیلیهم بسوء التأویل؛ (بروسوی، بی‌تا: ۲ / ۳۶۵) مراد از تحریف، تغییر صفات پیامبر ﷺ یا تغییر مراد واقعی آیات است.» قرطبی می‌نویسد: «ای بیتاؤلونه علی غیر تأویله وقیل: معناه یبدلون حروفه ذلك أنهم غیروا صفة محمد ﷺ و آیه الرجم؛ (قرطبی، بی‌تا: ۶ / ۱۱۶) آن را بر غیر معنای اصلی تفسیر می‌کنند و گفته شده: به معنای آن است که آنها صفت پیامبر ﷺ و آیه رجم را تغییر دادند.» سیوطی در تبیین مراد، به روایتی اشاره می‌کند که: «ان امرکم محمد بما أنتم علیه فاقبلوه و ان خالفکم فاحذروا و مما أمروا به فیها من اتباع محمد ﷺ» (سیوطی، بی‌تا: ۲ / ۲۶۸) از جمله مواردی که پیامبر ﷺ به آنها دستور داده بود، تبعیت از پیامبر ﷺ بود. طبرسی، زمخشری و ثعلبی در تفسیر ادامه آیه (نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ)، نیز به ایمان به پیامبر، صفات وی و تبعیت از وی به عنوان مصداق روشن آن اشاره کرده‌اند. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۲۶۸، زمخشری، بی‌تا: ۱ / ۱۶؛ ثعلبی، بی‌تا: ۴ / ۳۸) میبیدی به صراحت می‌نویسد: «ای یغیرون کلام الله عن جهة من آیه الرجم و نعت النبی و صفته» (میبیدی، ۱۳۶۱: ۳ / ۶۰) در تفسیر مقاتل بن سلیمان آمده است: «جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً؛ یعنی قست قلوبهم عن الإيمان ب محمد ﷺ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ الْكَلِمَ صِفَةَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ ذَلِكَ أَنْ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَخَذَ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي التَّوْرَةِ أَنْ يُؤْمِنُوا بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ يَصَدَّقُوا بِهِ وَ هُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ. فَلَمَّا بَعَثَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - كُفَرُوا وَ حَسَدُوا وَ قَالُوا إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ وَلَدِ إِسْحَاقَ وَ هُوَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» (بلخی، ۱۴۲۴: ۱ / ۴۶۲) در تفسیر / حسن الحدیث گفته شده: در اثر قساوت قلب بشارت تورات را درباره رسول خدا ﷺ از معنای اصلی منحرف می‌کردند و می‌گفتند مراد از این وعده‌ها، این پیامبر نیست و نیز کلمات تورات را مطابق میل خود تفسیر کرده و کلامی را که برای هدایت بندگان بود در مسیر اغراض خود قرار می‌دادند. (قرشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۳۸)

با این توصیف می‌توان ارائه مصادیقی فراتر از مدلول روایات تفسیری، را تعمیمی غیراصولی دانست. اصطلاح تحریف به کار رفته در قرآن کریم، گرچه به صورت‌های مختلفی از جمله کتمان نام پیامبر ﷺ، عدم مطابقت مطالب این کتاب‌ها با وحی و خرافی بودن مطالب آن و غالباً به صورت تحریف معنوی، تفسیر شده است اما بررسی اقوال مفسران و روایاتی که به آنها استناد شده است، نشان می‌دهد که مفهوم تحریف، تعریفی بسیار روشن و با حدود معین دارد و ارائه معانی فراتر از این حدود، خروج از آن معنایی است که قرآن کریم به آن توجه داشته است و این مسئله البته امری متمایز از وجود خلاف واقع‌های فراوان در عهدین است.

زمینه‌های اختصاصی شدن این قاعده به تفسیر قرآن

قاعده العبره، قاعده‌ای است که خاستگاه اصلی آن فضای تفسیر و علوم قرآنی است. با آنکه این قاعده به نوعی از جمله قواعد زبانی به حساب می‌آید؛ اما در اصول فقه باب مستغنی برای آن گشوده نشده است. در این بخش، علت اختصاصی شدن این قاعده به تفسیر قرآن کریم پیگیری می‌شود.

عدم تطابق غالبی لفظ و سبب در آیات قرآن کریم

اینکه چرا این قاعده در علوم قرآن طرح شده است را می‌توان خصوصیت زبان قرآن کریم دانست. در زبان عرفی در هنگام نقل تاریخ، افعال به‌گونه‌ای انتخاب می‌شوند که از حیث افراد و جمع و همچنین تانیث و تذکیر و بالاخره از نظر اشاره به مصداق، تطابق کامل وجود داشته باشد. می‌توان گفت استعمال الفاظ عموم در قرآن کریم غالباً براساس تطابق با سبب نزول استعمال نشده است. در واقع در رویکرد تاریخی به آیات قرآن و تحلیل تاریخ صدر اسلام براساس آیات قرآن باید توجه داشت که باید تطابق احراز شود. حق آن است که صرف کاربرد لفظ عموم دلیل بر عمومیت سبب نیست؛ به‌گونه‌ای که می‌توان این اصل را نیز تأسیس کرد که در رویکرد تاریخی، اصل بر عدم تطابق است. پس در قرآن کریم به‌خاطر زبان خاص خود، این تطابق وجود ندارد و عدم تطابق لفظ و سبب، موجب ایجاد زمینه‌ای برای شناخت مجرای قاعده شده است. البته عدم تطابق، اعم از جریان قاعده است چه بسا تطابق باشد و قاعده هم جریان یابد؛ چراکه مجرای قاعده، براساس مفهوم سوم از خاص است که صرف سبب داشتن، کفایت می‌کند.

یکی از اسلوب‌های بارز عدم تطابق را می‌توان در آیاتی از قرآن مشاهده کرد که لفظ آنها به صورت عموم (با الفاظی مثل: الذین و ..) است اما سبب نزولشان، یک نفر بیشتر نیست. به‌عنوان نمونه در آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ...» (نساء / ۵۱) سبب نزول آیه، کعب بن الأشرف یهودی است. یا در آیه «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا... * يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ...» (منافقون / ۸ - ۷) نیز با آنکه لفظ آیه عام است اما سبب نزول یک نفر و آن سردسته نفاق عبدالله بن ابی بن سلول است؛ یا آیه معروف به آیه لعان: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (نور / ۶) که در شأن هلال بن امیه و یا فردی دیگر نازل شده است. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۲۰۱؛ سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۹؛ واحدی، ۱۴۲۵: ۱۰۴)؛ اما چنان که ملاحظه می‌شود، تمامی تعابیر موجود در آیه به صیغه جمع آمده است؛ یا آیه ظهار: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ

أُمَّهَاتِهِمْ...» (مجادله / ۲) که در شأن اوس بن صامت نازل گردید. (همان: ۷۶؛ طبرسی، ۱۴۱۵: ۹ / ۳۷۱؛ سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۹)؛ حال آنکه به شکل جمع به کار رفته است.

اسلوب دیگری شبیه اسلوب اخیر وجود دارد که با وجود مشابهت ولی مجرای قاعده نیست. در این فرض، لفظ عام، در معنای خاص اراده شده و در واقع عموم لفظ ظاهری است نه حقیقی. این درحالی است که در مورد پیشین، تنها مشکل، عدم تطابق بود. در برخی آیات به دلیل قرائنی که وجود دارد، روشن و مسلم است که از لفظ عام معنای خاص اراده شده^۱ و به اصطلاح، قضیه‌ای که در آیه وجود دارد، قضیه خارجی است و لفظ عام عنوانی است که با آن به مورد خاصی که در زمان نزول آیه وجود داشته، اشاره شده است؛ در چنین مواردی، قاعده العبره اجرا نمی‌شود؛ چراکه در این موارد، در واقع مفهوم عامی وجود ندارد تا به استناد این قاعده که سبب نزول مخصص آن نمی‌باشد، آن را به همه افراد تعمیم دهیم؛ برای مثال مفسران و متکلمان با توجه به قرائنی که در آیه شریفه «إِنَّمَا وَكُفُّمُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده / ۵۵) سرپرست شما، تنها خدا و فرستاده‌ی او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ [همان] کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و درحالی که در رکوع‌اند، زکات می‌دهند. وجود دارد و از جمله آنها روایات معتبر و متعددی است که ذیل آیه وارد شده، نتیجه گرفته اند که جمله «الَّذِينَ آمَنُوا...» با اینکه لفظ آن عام است، به صورت «قضیه خارجی» به واقعه معینی که در خارج تحقق یافته اشاره دارد. (حضرت علی علیه السلام) است که انگشت خود را در حال رکوع به مسکین داد. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۶۱؛ زمخشری، بی‌تا: ۶۴۹؛ حجتی، ۱۳۷۷: ۳۰ - ۲۹) در نتیجه موردی برای اجرای قاعده العبره وجود ندارد.

اما فخررازی با توجه به همین عدم تطابق در آیات سوره دهر در شأن اهل بیت علیهم السلام می‌نویسد: اولاً آیات مذکور به صیغه جمع آمده است؛ مانند: یوفون بالندر، یخافون و یطعمون؛ بنابراین تخصیص آن به شخص واحد خلاف نظم آیات است؛ ثانیاً اختصاص این صیغه جمع به یک دسته و جمع معینی خلاف ظاهر است؛ ثالثاً حتی اگر بپذیریم این سوره به خاطر عمل مشخصی از اهل بیت علیهم السلام نازل شده باشد، باز هم مدعای شیعه ثابت نمی‌شود؛ زیرا در اصول فقه ثابت شده است که در مورد اسباب نزول «اعتبار به عموم

۱. در مقابل «سبب نزول خاص» در حوزه تفسیر، با اصطلاحی در حوزه تأویل به نام «جری و تطبیق» مواجهیم. به این صورت که ممکن است اهل بیت علیهم السلام سبب نزول آیه‌ای نباشند اما به عنوان مصداق مسلم و روشن آن آیه معرفی شده باشند که علامه طباطبایی از آن با عنوان «جری و تطبیق» یاد می‌کند و می‌نویسد: قرآن از نظر انطباق بر مصادیق وسعت داشته و به موارد نزول آیات اختصاص ندارد؛ بلکه در هر موردی که با مورد نزول از لحاظ مناط و ملاک یکسان باشد، جاری می‌گردد و این همان معنایی است که به جری در قرآن تعبیر شده است. (بنگرید به: طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳ / ۶۷)

لفظ است؛ نه خصوص سبب.» (رازی، بی تا: ۳۰ / ۲۴۳)^۱ در واقع عدم تطابق، دلیلی بر آن شده تا قاعده العبره را جاری سازد حال آنکه چنانچه گفتیم عدم تطابق اعم از جریان قاعده است.^۲ ضمن آنکه اصل اسلوب عدم تطابق در آیات قرآن نمونه‌های فراوانی دارد که به آنها اشاره گردید. برخی آیات، دارای تعبیری عام‌اند، اما سبب نزول آن آیه و یا آیات، به فرد یا افراد خاصی ارتباط دارد. (واحدی، ۱۴۲۵: ۷۵)

البته چنانچه پیش‌تر اشاره شد این عدم امکان تعمیم، ناظر به سطح تفسیر است والا تعمیم به معنای برداشت‌های ثانوی و فراتر از تفسیر توسعه‌ای، در هر یک از آیات قرآن حتی نمونه مورد بحث، جریان دارد. پس در آیاتی چون آیه ولایت و آیات سوره مبارکه دهر، تعمیم براساس قاعده العبره جاری نیست اگرچه بر پایه سایر موارد تعمیم، مفاد آیه قابل توسعه است.

جدایی حداکثری متن از فضای متن در قرآن کریم

اساسی‌ترین مسئله‌ای که طرح قاعده العبره را در فضای مطالعات تفسیری موجب شده است، فرایند نزول تدریجی قرآن است؛ امری که نقطه تفاوت با سایر کتب آسمانی نیز به‌شمار می‌رود. نزول تدریجی قرآن، موجب طرح اصل وجود سبب نزول می‌شود، حتی در روایات، اصطلاحی مشابه «سبب نزول»، با عنوان «سبب صدور» وجود دارد که البته به اهمیت سبب نزول نیست و با آن تفاوت دارد. راز تفاوت را نیز می‌توان در جدایی حداکثری متن از فضای متن در قرآن کریم دانست. در روایات با توجه به همراهی غالبی روایت و سبب صدور آن، عدم تطابقی بین لفظ و سبب وجود ندارد. رابطه سبب صدور با روایت به قدری بر اصل تطابق تکیه دارد که چه‌بسا تفسیر روایت بدون توجه به آن دچار بدفهمی شود. اما در مورد قرآن کریم این مسئله، متفاوت است. علامه طباطبایی معتقد است در فهم آیات قرآن نیازی به آگاهی از سبب نزول نیست، اما روشنگری اسباب نزول در فهم و تعیین مصادیق و موارد آیات را می‌پذیرد. (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۱۸ و ۱۲۰) نقش سبب نزول در تفسیر آیات

۱. قرطبی نیز که تقریباً معاصر فخر رازی است، از جمله کسانی است که شأن نزول خاص سوره دهر را به‌شدت انکار می‌کند و بر این باور است که معنا و مفهوم این سوره عام است و درباره همه ابرار و هر کس که کار نیک و پسندیده‌ای انجام دهد، نازل شده است. (بنگرید به: قرطبی، بی تا: ۱۹ / ۱۳۰) لازم به ذکر است که علامه امینی در اثر جاودانه خویش از سی و چهار منبع اهل سنت نام می‌برد که همگی روایت مذکور را به همان نحوی که شیعه قبول دارد، نقل کرده و پذیرفته‌اند. (امینی، بی تا: ۳ / ۱۷۱ - ۱۶۹)

۲. اهل سنت در تفسیر آیه «وَسَيَجْنِبُهَا الْأَتَقَى» (لیل / ۱۷) با اتکا به تطابق لفظ با سبب (که به‌زعم ایشان یک فرد خاص است) این آیه را مجرای قاعده ندانسته‌اند. (بنگرید به: سیوطی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۲۵) این در حالی است که طبق آنچه گفته شد جریان قاعده، اعم از فرض تطابق و عدم تطابق است؛ اگرچه عدم تطابق، زمینه اختصاصی شدن قاعده به کلی دانش تفسیر قرآن است.

نیز ارتباطی مستقیمی با میزان صحت و وثاقت این گزارش ها ندارد. در واقع حتی اگر بدبینی نسبت به واقعیت موجود بیشتر روایات سبب نزول، وجود نداشت و ما با گزارش هایی کاملاً سره در حوزه اسباب نزول مواجه بودیم، نتایج پیش گفته تغییری نمی کرد. این بعد، خود می تواند جلوه ای از اعجاز قرآن کریم باشد. اعجازی که از آن می توان به «نزول تاریخی و حضور فراتاریخی»^۱ یاد کرد.

نتیجه

در تفسیر آیات تاریخی، شناخت مجرای قاعده العبره اهمیت دارد و باید نسبت به موارد مختلف، قائل به تفصیل شد. مجرای این قاعده، مواردی است که لفظ، عام و سبب باشند. این قاعده نسبت به لفظ عام - سبب عام و لفظ خاص - سبب خاص تخصصاً خارج است و جریان ندارد؛ چراکه اساساً تعمیم در این دو مورد، معنا پیدا نمی کند. از نگاهی دیگر، با توجه به دو سطح تفسیری، می توان سطح تفسیر توسعه ای را مجرای قاعده دانست. در سطح تفسیر تاریخی، در هیچ یک از اقسام سه گانه تعمیم ممکن نیست. به عنوان نمونه در آیه تحریف، نمی توان با تکیه به قاعده، تفسیر تاریخی آیه را تعمیم داد و مثلاً معانی متعددی فراتر از واقعیت تاریخی را برای اصطلاح «تحریف» در نظر گرفت. در واقع در این سطح، آیات تاریخی، مجرای قاعده عدم خروج از موضع نص اند و قابل تعمیم نیستند.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- قرآن کریم.
- احمدی، محمدحسن، اسفند ۱۳۸۹، رساله دکتری: *ابزارشناسی تاریخ در تفسیر آیات تاریخی قرآن کریم*، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۴ ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- پاکتچی، احمد، ۱۳۹۱، *تاریخ تفسیر قرآن کریم*، تنظیم محمد جانی بور، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- ثعلبی، ابواسحاق احمد، بی تا، *الکشف و البیان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حجتی، سید محمدباقر، ۱۳۷۷، *اسباب النزول*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱. این اصطلاح، برگرفته شده از عنوان مقاله: سعیدی روشن، ۱۳۸۵ است.

- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ ق، کشف المراد، جماعة المدرسين بالحوزة العلمية.
 - رازی، فخرالدین محمد بن عمر، بی تا، التفسیر الكبير، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 - الزرقانی، محمد عبدالعظیم، ۱۴۱۵ ق، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت، دار الکتب العربی.
 - زرکشی، محمد بن بهادر، ۱۴۱۴ ق، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار المعرفة.
 - زمخشری، محمود بن عمر، بی تا، الکشاف عن حقایق غوامض القرآن، قم، نشر ادب الحوزه.
 - سبحانی، جعفر، ۱۴۲۰ ق، الموجز فی اصول الفقه، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام.
 - سیوطی، جلال الدین، ۱۴۱۳ ق، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الکتب العربی.
 - سیوطی، جلال الدین، بی تا، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار المعرفة.
 - طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۸۹ ق، قرآن در اسلام، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
 - _____، ۱۳۹۳ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
 - طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۵ ق، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
 - طبری، محمد بن جریر، ۱۳۹۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة.
 - طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 - غازی عنایة، بی تا، أسباب النزول القرآنی، دار الجیل.
 - قرطبی، محمد بن احمد، بی تا، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 - مظفر، محمد رضا، ۱۴۰۵ ق، اصول الفقه، قم، نشر دانش اسلامی.
 - معرفت، محمد هادی، ۱۴۲۵ ق، التمهید فی علوم القرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
 - موتسکی، هارالد، ۱۳۸۹، حدیث اسلامی: خاستگاه و سیر تطور، ترجمه مرتضی کریمی نیا، قم، دار الحدیث.
 - میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۶۱، کشف الاسرار و عدة الابرار، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر.
 - واحدی، علی بن احمد، ۱۴۲۵ ق، أسباب النزول، تحقیق زغلول، کمال بسیونی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ب) مقاله ها**
- سعیدی روشن، محمدباقر، ۱۳۸۵، «قرآن، نزول تاریخی و حضور فراتاریخی»، پژوهش های فلسفی - کلامی، ش ۲۸، ص ۳۰ - ۵، قم، دانشگاه قم.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی